



معلم (شاعر) — آل احمد (نویسنده) — حسن حسینی (شاعر) — امیر حسین فردی (نویسنده) — ابوالفضل عالی (گرافیست) — شهیدرسول کاظم نژاد (عالم) — صفار زاده (نویسنده) — حمید سبزواری (شاعر) — مهرداد اوستا(شاعر) — اکبر خلیلی(نویسنده) — فرج الله سلحشور (فیلمساز) — نصرالله مردانی (شاعر) — سوده ناصری(خانگی/کارتنار/ساز) — علی نصیریان(بازیگر) — مجید حمیدی(فیلمساز) — حبیب الله معلمی (شاعر) — علیرضا قزوه(شاعر)

همراه با بیستم مهر، روزبزرگداشت حافظ

وقتی دستان پدر بزرگ می لرزید

- سیدحمیدرضا شریعتمداری**

نمازش که تمام می شد،سجاده اش پهن می ماندویاصدایی حزین چند آیه از کتاب خدا می خواند. دقیقه ای بعد اشکها روی گونه ها یش می رقصیدند، قرآن را می بست، می بوسید و می بوید...این اواخر دستانش شدید می لرزیدند،صدایش هم، حتی دلتش هم می لرزید و یک روز همه خانه اش لرزید... - پدربزرگ را میگویم ومیگویم برایتان از آن وقتی که پیش مان بود و خویش‌مان- سپس نرم نرمان به سمت طاقچه می رفت ویک کتاب قطور دیگر برمی داشت. طرح روی جلدش یک چهره عجیب ونجیب بود، نه درویش نه روحانی، نه ادیب ونه عرفانی، فلسفی هم نبود، حتی خیلی هنری هم نبود...یک چیز دیگربود، یک جوردیگربا یک نگاه دیگر... روی کتاب با خط نستعلیق نوشته شده بود "دیوان حافظ " پدربزرگ حافظ را می‌گشود و حافظ را که می‌گشود انگار دروازه های دیگری بازمی‌شدند از دنیایی دیگر، جایی دیگر...جایی که با نمی دانست کجاست یا اجازه نداشت که بگوید. چه می دانم؟ شاید اصلا دلش نمی خواست بگوید. فقط یادم هست "حافظ آن سالها" یک حافظ بزرگ بود، هیچ وقت ازسرطاقچه اتاق پدربزرگ نیفتاد وازسر زانوش نیز،حافظ برای همه بود وهمه نیز برای او حرمت قائل می شدند، نه... حافظ یک شاعرنبود،یک شخص نبود، یک فرهنگ در خانواده بود ویک نشان ازخانه، خلاصه "حافظ " حافظ خوبی بود... بیستم مهرماه را روز بزرگداشت خواجه شمس الدین محمد،حافظ شیرازی قرار داده اند. آن

چه بیش ازشناخت و تحقیق در زندگی،افکاروآثار "لسان الغیب" اهمیت دارد ؛ نوع شناخت وجایگاه اودر زندگی مردمی است که نام حافظ را شنیده، اشعارش را خوانده وافکارش را دانسته اند اماشاید میزبان منزلت اورا درزندگی خود واطرافیان به درستی تشخیص نداده باشند. همان طور که پیشتر اشاره شد،حافظ تنها"حافظ شیرازی" نیست اگرچه شیرازی بودنش راسباسبه رخ خوانندگان می کشاند. حافظ حافظ انسانی است، یعنی فراتراز مکان وزمان، شیرازوایران وقرن وسال، حتی فراتر ازخودش، "حافظی " برای تمام ونظام بشریت، او نه فالگیراست نه کف بین، به راستی جایگاه حافظ ازچه منظری دارای توجه وقابل احترام می باشد؟ فلسفه وحکمت؟ اخلاق عرفان؟ علم وپژوهش؟ زهدوشریعت؟ تخیل وتعقل؟ اندیشه وکلام؟ زبان ووبیان؟ قدردمسلم او درهمه موارد مذکور دارای جایگاه شایسته‌ای است. ایرانیان ازپدربزرگ سخن وتفکرات حافظ را می ستوده ودرمناسبات اجتماعی، فرهنگی وگاه خانوادگی خود به کار می برده اند. دریک تقسیم بندی کلی واجمالی می توان سه دلیل عمده را برای احاطه وماندگاری آثاراودراذلقه ایرانی وبه طور خاص مخاطبان حافظ دوست وحافظ پژوه برشمرد:
(الف) – آموزه های دینی وقرآنی درشعر حافظ : بر خورد حافظ با تدین ومذهب برخوردی رندانه وعالمانه وبه دور ازسادگی های عامیانه است. به طوری که ارادتش به شراب وساغرومستی مخاطب را درنگاه اول متوجه متشرع بودن او نمی کند. حافظ به کرات ازدست زاهدان ربایی هم

از منظر استاد شهید مطهری حافظ گلی است از بوستان

معارف اسلامی و دیوایش بعد از ۷۰۰سال اشک‌ها را در خلوت‌های شب جاری می‌کند. اشعار حافظ در اوج عرفان است و کمتر کسی قادر است لطافت عرفانی او را درک کند و همه عرفایی که بعد از او آمده‌اند اعتراف دارند که او مقامات عالیه عرفانی را عملا طی کرده است. اما چرا حافظ را لسان‌الغیب نامیده‌اند؟

در تذکره مرآت الخیال آمده است: پس از درگذشت خواجه حافظ شیرازی در زمان شاه منصور بن محمد مظفر، برخی از عالمان وقت و متشرعین به سبب اشعاری که از حافظ در وصف باده، معشوق، نگار و امثال آن شنیده بودند، از حضور در تشییع جنازه و نماز بر پیکرش امتناع می‌نمودند. طرفداران حافظ قرار گذاردند اشعار او را – که هنوز به صورت کتاب و دیوان در نیامده بود – جمع‌آوری کرده و داخل کوزه‌های بریزند. آشوب برای تقال، طفل خردسالی را بگویند تا یکی از آن ورق پاره‌ها را بیرون آورده و بر مقتضای اشعاری که در آن نوشته شده عمل کنند. آنان چنین کردند. بر ورقه‌ای که به دست آن طفل بیرون آمد، غزلی نوشته بود که یک بیتش چنین است:
قدم دریع مدار از جنازه حافظ

که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت

عالمان و مشایخ حاضر در مجلس در حیرتی عجیب فرو رفتند و جنازه حافظ را تشییع کردند و بر او نماز گزاردند و با عزت و احترام تمام پیکرش را دفن نمودند. این واقعه موجب ازدیاد عقیده مردم درباره حافظ گردید و او را از آن به بعد به لسان‌الغیب خواندند. مرحوم علامه طباطبایی اظهار داشته‌اند که از شیعه و اهل سنت روایاتی نقل شده است که در آنها پیغمبر(ص) به خیر، تفال می‌زد و مردم را هم به این عمل توصیه می‌فرمود. حضرت از فال بد زدن، نهی می نمود و می‌فرمود: هر کسی که فال بد زد شد توکل به خدا کنید و در پی کار خود روید.

بنابراین علامه طباطبایی می‌فرمایند هیچ مانعی از تفال زدن با قرآن کریم و یا دیوان حافظ به نظر نمی‌رسد، ایشان همچنین اظهار نموده‌اند که گفتار حافظ بر طبق حال است. ای کاش کسی می‌توانست غزلیات لسان‌الغیب را بر طبق حالات سلوکی تنظیم کند. اما تقال علامه طباطبایی: به مرحوم علامه طباطبایی در مورد تدریس فلسفه گفته بودند: اگر این درس ادامه پیدا کند، ممکن است شهریه طلابی که به درس شما می‌آیند قطع شود. علامه خودش می‌گوید: چون این خبر به من رسید متحیر شدم که چه کنم؟ اگر در اثر این جنجال آفرینی مستمری طلاب قطع شود این افراد کم‌بضاعت، که از نقاط دور و نزدیک آمده‌اند و تنها راه معاش‌شان شهریه حوزه است چه کنند؟

اگر هم، من به خاطر جلوگیری از این ضایعه اقتصادی تدریس اسفار را ترک کنم، به سطح علمی و عقیدتی شاگردان لطمه وارد می‌آید که جبران این خسارت فکری چندان کار ساده‌ای نیست. یک روز که به این وضع نگران کننده می‌اندیشیدم، به دیوان حافظ که روی کرسی قرار گرفته بود چشم افتاد، آن را برداشتم و تقال زدم آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ وقتی دیوان را گشودم این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم دیدم عجب غزلی است. این اشعار به من چنین می‌فهماند که تدریس اسفار لازم است.

حافظ



عرص خود به عنوان انسانهای دروغگو، فریبکار وظاهر پرزاد می نالد: از دست زاهد کردیم توبه

«اگربخوایم بگویم جهان بینی اجتماعی حافظ درچه خلاصه می‌شود جواب این است: درریاستزی که آن را بیماری اجتماع می شناسد تا مغزاستخوان آن بیزارومتغیراست.صفاواخلاص ویکرتگی ومحبت را دوست دارد.



عصر خود به عنوان انسانهای دروغگو، فریبکار وظاهر پرزاد می نالد:
از دست زاهد کردیم توبه

«اگربخوایم بگویم جهان بینی اجتماعی حافظ درچه خلاصه می‌شود جواب این است: درریاستزی که آن را بیماری اجتماع می شناسد تا مغزاستخوان آن بیزارومتغیراست.صفاواخلاص ویکرتگی ومحبت را دوست دارد.

« همچنین حافظ درجای جای دیوان پرشوروشعورش به تضمین آیات قرآنی و ذکر نام این کتاب مقدس می پردازد...

شب وصل است وطی شد نامه هجر " سلام فیه حتی مطلع الفجر"

و دیگر اینکه:
حافظ درکنج فقر وخلوت شبهای تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور
بشترین وبهترین گروه بروحیه قرآنی ودینی حافظ خود اوست درجایی که می گوید:
عشقت رسد به فریاد ارخود به سان حافظ

و یا :

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطایف حکمی با نکات قرآنی
(ب) – قدرت تفکروآزادگی : تفکرحافظ محصولی از شریعت وعرفان واجتهاد است. تسلط او براعلب علوم وفنون هم عصرش سبب این تفکرعمیق وبلوغ وازاین روپژوهش درآثارخواجه شیراز،امری پیچیده وگاه دوزادسترس قلمداد می‌شود.

فریادحافظ این همه آخر به هززه نیست
هم قصه ای غریب وحدیدنی عجیب هست
کسانی که بخوانند درباره حافظ وتأثیر تفکرش درفرهنگ ادبی تحقیق کنند، باید به مطالعه

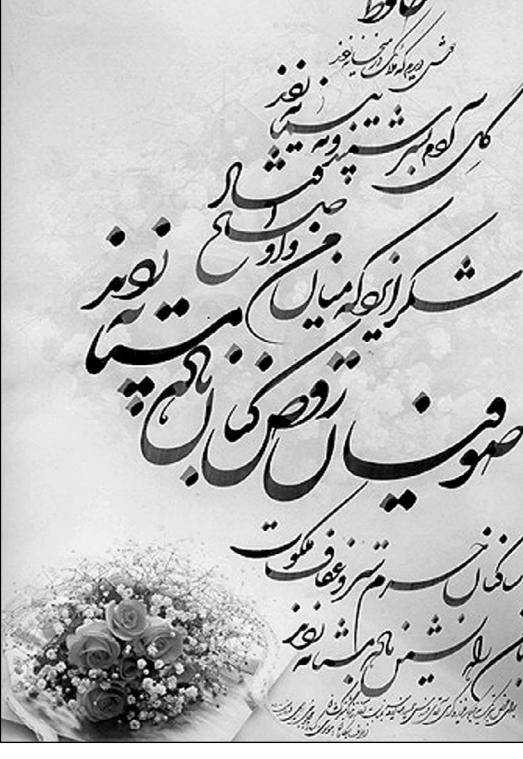
تفال به دیوان لسان الغیب در میان بزرگان و عارفان

- ناهدید زندی پژوه**

تفال استاد شهریار و علت تخلص شهریار

استاد شهریار می‌گوید: پدرم چندین بار از خدا خواسته بود که فوتش در شب قدر باشد. شبی در خواب دیدم: پدرم روی کره ماه – که تا سینه او را پوشانده بود – با قهقهه می‌خندد و صدای قهقهه‌هایش در افق‌ها منتشر می‌شد. بیدار شدم دیدم هنگام اذان صبح است. چراغ بادی را روشن کردم و با اضطراب به دیوان حافظ فالی زدم. تا آن شب این غزل را ندیده بودم.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد



زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
دو روز بعد تلگراف فوت پدرم رسید. پدرم همان طور که از خدا خواسته بود، در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۱۳ پس از مراسم شب‌های احیا دو ساعت مانده به اذان صبح و در اثر سکت از دنیا رفت و پوت و این همان شب و ساعتی بود که او را در خواب دیده بودم.

سیدمحمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار پس از ۳۳ سال دوری از تبریز و دیدن مرارت‌های بسیار در تهران تصمیم می‌گیرد به زادگاهش برگردد. استاد مطابق معمول، در نیمه‌های شب با خدایش راز و نیاز می‌کرد، تفالی هم به دیوان حافظ زد که این غزل آمد:
چرا نه در خی عزم دیار خود باشم
چرا نه با یک سروکی چار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم
به شهر خود روم و شهریار خود باشم
و سرانجام همین تقال، علت تخلص شهریار و رفتن او به تبریز شد.

تفال دکتر محمد معین

شب بلدبادو، نیای پیرم دیوان حافظ را برداشت و برای یکایک حاضران که نیت می‌کردند کتاب را می‌گشود و غزلی را می‌خواند و تعبیر می‌کرد. نوبت به من رسید و چون مدتی رنجور بودم و جز یهودی چیزی نمی‌خواستم بنابراین همان را در نظر گرفتم و نیت کردم. نیای پیرم دیوان را گشود و در آغاز خواند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

adabhonar@kayhan.ir



علی نصیریان(بازیگر) — مجید حمیدی(فیلمساز) — حبیب الله معلمی (شاعر) — علیرضا قزوه(شاعر)

دقیق وعمیق تحقیقات بزرگان ادب و حافظ پژوهان تمسک جویند. آثاری نظیر "حافظ نامه " که بدون شک امروزه یکی ازمعتبرترین منابع برای جست وجوی شیوه آثاروگاه افکار جناب لسان الغیب به حساب می آید.شاید یکی ازعمده ترین عوامل پیچیدگی تفکرات حافظ،شخصیت رندمدانده اوباشد. نه صرفاعارف است ونه مشخصا حکیم...

اگرچه با مطالعه دقیق درسوده های نظامی، ناصر خسرو، رودکی وگاه مولوی می توان مبانی ومباید طرزتفکراتان را تا حدی که عناصراصلی شخصیت شان باشد دریافت کرداما دمردود خواجه شیراز این قضیه با صدق پیدا نمی کند یا شرایط و ضوابطی ویژه را می طلبد که درحوصله این مقال نمی‌گنجد.

تفکرات حافظ گاه به انسان نوید اراده وامید می دهد، درکمال آزادگی و بی تعلقی شعرش آینه آزادی بشر وتحقق خودباوری های عمیق انسانی،نفسانی است.اگرچه در دربارحکومت مرکزی فارس وارتباط با "شاه شجاع"ازجایگاهی رفیع وبه نوعی دولتی –درباری برخورداراست اما این باعث نمی شود که قهرمانی چون اوآزادی وآزادگی نفس ونفس انسان را ازباید ببرد.حافظ خویش را درقدیوبند هیچ مکتب ومسندی نمی داند؛

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
مطرب کجاست تامهمه محصول زهد وعلم
از قیل وقال مدرسه حالی دلم گرفت؛

...و

(ج) – موسیقی خاص شعری : بسیاری معتقدند که گزینش تخلص "حافظ" به دلیل قرآن ازبرخواندن خواجه می باشد، خود اونیز بارها ازصوت خوش وتلاوتگری اش یاد کرده وشساید منظوراجرای ۱۴روایت متفاوت، میزان آگاهی اوازدستگاه ها ومقام های موسیقایی بوده است.همچنین کاربرد وسیع اصطلاحات موسیقی ونام انواع سازها، نشانه احاطه خاص شاعر براین هنر وموسیقایی بودن ذهن واندیشه اش می باشد.به "مرعات نظیر " بین کلمات مطرب،ساز،نوا وپرده دربیت زیر توجه کنید:
مطرب عشق عجب سازونوایی دارد
نقش هرپرده که زد راه به جایی دارد

و یا :

فکند زمزمه عشق در "حجاز" و"عراق"
"نوا" بانگ غزلهای حافظ شیراز
به طورکلی "موسیقی شعر "مقوله نسبتا نوپرداخته ای درادبیات فارسی به شمار می آید که دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی آن را به چهاربخش تقسیم کرده است:
۱- موسیقی بیرونی(وزنی،عروضی)
۲- موسیقی کناری(درویدف)
۳- موسیقی درونی(همخوانی صامتها ومصوتها)
۴- موسیقی معنوی(هماهنگی های درونی یک یاچند مصرع وبرخورداری ازصناعات ادبی مشترک) که غزل های حافظ شیرین سخن می تواند بهترین نمونه برای این تقسیم بندی جامع وکامل باشد.

به هرروی باید آذنان کرد"حافظ" پدیده شعرفارسی است.حالا می فهمم که چرا یک سوی طاقچه اتاق پدربزرگ قرآن بود و سوسی دیگری، آن کتاب قطور؛ وچرا آن روز دستهای پدربزرگ می لرزید؛ و به راستی حافظ رامی توان ترجمانی لطیف ومعنوی از "قرآن کریم" دانست. به امید روزی که این شعرها و"تبار، جایگاه حقیقی وپایگاه غیرخرافی خود را درسبک زندگی ایرانیان وهمه اهالی ممالک اسلامی به دست آورد.

پانویشت :

*** فریبا احمدی قاسم خلیلی، ماهنامه حافظ، شماره ۴۳، مرداد۱۳۸۶**

مسائل متنی و فرامنتی ادبیات کودک و نوجوان ایران

- مهدی کاموس**

اگر بخواهیم درباره مسائل "ادبیات کودک و نوجوان ایران" سخن تکراری نگویم؛ حرفی برای گفتن نیست. زیرا، تکرار مسائل نشانگر این است که ادبیات کودک و نوجوان ایران متولی تمام وقت ندارد و ظاهراً مسائل دیگر این مهم را از فهرست اولویت های مسئولان فرهنگی کنار گذاشته است. با همه تخصصی و تقدیر از فعالیت های اخیر مانند تشکیل کمیسیون کودک و نوجوان در خانه ملت و امثالهم، برای رسیدن به جایگاه واقعی کودک و ادبیات کودک و نوجوان در ایران ۱۴۰۴، مسئولان باید جلسات مستمر و فراگیر با کارشناسان متنوع داشته باشند تا غفلت دهه گذشته را تا حدودی جبران کنند. با این مقدمه کوتاه، مسائل ادبیات کودک و نوجوان ایران را در دسته بندی اعتباری "متنی" و "فرامنتی" بررسی می‌کنم.
مسائل متنی شامل این سؤالات

است که ویژگی ادبیات کودک و نوجوان ایران امروز چیست؟ چه ژانرهایی بیشتر مورد پسند و نیاز "جامعه کودک و نوجوان" کشور است؟ چه نگاه و رویکردی در تولیدات ادبی برای مخاطبان مناسب تر است؟ نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان چه ویژگی ها ، استعدادها و تلاش هایی باید داشته باشند؟ رابطه نویسندگان با کودکان در چه سطحی است و این رابطه ها در کجاها رخ می دهد؟ وضعیت، رویکرد و میزان تکی و کیفی "نقد ادبیات کودک و نوجوان" چگونه است؟ و غیره. از همه مهمتر اینکه شناخت و اظهار نظر درباره این ویژگی ها، پسندها، رویکردها، نقدها... و برآمده از کدام پژوهش های ملی است؟ و مسائل فرامنتی شامل اینگونه سؤالات است که متولی اصلی ادبیات کودک و نوجوان در ایران چیست؟ آیا اراده ای پایدار در برقراری، تنظیم و پاساژری میان سیاست های دولتی و غیر دولتی، رسمی و غیر رسمی وجود دارد؟ وظیفه نهادها، انجمن ها، شوراهای غیردولتی در تولیدات ادبیات کودک و نوجوان چیست؟ رابطه دولت با نهادهای غیر دولتی در کجا و چگونه تعریف و عملیاتی می‌شود؟ فعالیت های داوطلبانه در حوزه ادبیات کودک و نوجوان در چه سطحی است؟ نقش رسانه های گروهی و ملی در شناساندن، ترویج و توزیع این مهم چقدر و چگونه است؟ نقش سیاست و سیاستمداران در این حوزه کجاست و چقدر است؟ نویسندگان این حوزه کجا و چگونه پرورش می یابند؟ معیشت، بیمه و زندگی حرفه ای نویسندگان کودک و نوجوان چگونه است و چگونه تأمین می‌شود؟ "صنعت نشر ادبیات کودک و نوجوان" در کجا برنامه ریزی می‌شود؟ نقش منتقدان، دانشگاهیان و پژوهشگران در تولید نظری های فرهنگی درباره کودک چیست؟ وضعیت ادبیات کودک و نوجوان امروز ها در کجا و چگونه آزمون می‌شود؟ و غیره.

اما مسائل کلان متنی و فرامنتی ادبیات کودک و نوجوان ایران عبارتند از :

۱- وضعیت انسان شناسی کودک و انسان شناسی نوجوان ایرانی؛ ویژگی های انسانی کودک و نوجوان امروز ایرانی و ویژگی های دوران کودکی و دوران نوجوانی آنها چیست؟ پاسخ به این مسئله از سوی انسان شناسان و مطالعات مستمر و معتبر روانشناسی، جامعه شناسی، حقوقی و تربیتی از مهم ترین مسائل و نیازهای ادبیات کودک و نوجوان محسوب است. در واقع، پدیدآورندگان این حوزه از دستاوردها، یافته های علمی و شناسانه ای جدید در این حوزه تغذیه نمی شوند. پاسخ به سؤالاتی درباره سبک زندگی کودک امروز، فرآیند اجتماعی سازی کودک امروز، حقوق کودکان در خانواده، مدرسه، جامعه، نقش رسانه های جهانی در شکل گیری دوران کودکی جدید، پرورش با نیازها، آرزوها، امیدها، آینده متصور کودک امروز و امثالهم را باید انسان شناسی کودک و کلاد و برعهده بگیرد تا نویسندگان را در تولید آثار یاری دهد.

۲- نظریه های فرهنگی: آیا در دهه اخیر نظریه فرهنگی مشخصی در ادبیات کودک و نوجوان ایران دیده می‌شود؟ از دهه ۲۰ تاکنون رویکردهای پدیدآورندگان در این حوزه را نظریه های تعلیم و تربیتی در ادبیات کودک و نوجوان در دو سوی غربی و اسلامی با عموماً تلقیاتی از هردو، تشکیل داده است. اما واقعیت این است که برای پویایی باید سراز برتولید مستمر نظریه ها، در واقع، پدیدآورندگان این حوزه از دستاوردها، یافته های علمی و فرهنگی در ادبیات کودک و نوجوان خالی است. ۳- وضعیت پدیدآورندگان: نویسنده ادبیات کودک و نوجوان و اثر ادبی در کجا و چگونه پدید می‌آیند؟ در دهه‌های گذشته، بیشتر نویسندگان مطرح این حوزه در آموزش و پرورش یا در ارتباط با مدارس رشد می‌کردند. زیرا، به طور اصولی نویسنده باید در ارتباط مستمر و پایدار با مخاطبان پدید بیاید و مدرسه بهترین بستر بود و آموزش و پرورش به این مهم توجه لازم را داشت. بسیاری از نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان ما از دهه ۴۰ تاکنون معلم مدارس بوده اند. اما الان این روند قابل تشخیص نیست. واقعیت اینست که از نویسندگانی که از پشت میزشان کودکان را از ویرترین تلویزیون، مهمانی های خانوادگی و از دو تماشای می‌کنند یا کودک امروز را در خاطرات و تجربه های کودکی خود جستجو می‌کنند، کمتر ادبیات کودک و بیشتر ادبیات خاطرات کودکی و زندگی‌نامه ای تولید می‌شود. ۴- وضعیت نهادهای غیر دولتی و فعالیت های داوطلبانه: چه میزان فعالیت نهادهای غیردولتی داوطلبانه در این است؟ آیا دولت به عنوان متولی ثروت و سرمایه ملی، بستر های فعالیت های داوطلبانه را فراهم می‌کند و این نهادهای را آرج می‌نهد؟ مسئولیت، توان و وظیفه نهادها، انجمن ها، شوراهای غیردولتی در تولیدات ادبیات کودک و نوجوان چیست؟ رابطه دولت با نهادهای غیر دولتی در کجا و چگونه تعریف و عملیاتی می‌شود؟ رابطه نهادهای غیردولتی با نهادهای جهانی در چه سطحی و چگونه است؟ واقعیت این است که فعالیت داوطلبانه برخاسته از عشق و ایثار و از خودگذشتگی، هویت فراموش شده بیشتر نهادهای غیر دولتی است.

۵- صنعت نشر و توزیع: آیا از سوی نهادهای دولتی و غیر دولتی صنعت نشر ادبیات کودک و نوجوان برنامه ریزی می‌شود یا اینکه این صنعت تابع ساده ای از وضعیت کشور است؟ اقتصاد نشر کشور است و واقعیت این است که در صنعت نشر دو عامل "سازگناری فرهنگی دولتی" و "اقتصاد نشر" نقش تعیین کننده ای دارند. پاسخ سیاستگذاران فرهنگی به مسائل و نیازها و وضعیت اقتصاد نشر از مسائل تعیین کننده ادبیات کودک و نوجوان است.

در پایان اینکه، اهمیت مسائل ادبیات کودک و نوجوان به عنوان بزرگ ترین و مهم ترین دستاورد ملی و بین المللی انقلاب اسلامی ایران در حوزه فرهنگ، در آن است که اگر پاسخ به موقع و صحیحی به این سؤالات داده نشود، این مسائل به معضل و سپس آسیب و در نهایت به بحران تبدیل می‌شوند. چنانکه در برخی موضوعات چنین شده است و برای جبران و بهبود به جیاد فرهنگی نیاز دارد.

شعر

به مناسبت شهادت پنجمین امام شیعیان ؛ حضرت امام محمد باقر (ع)

چشم او شام غریبان دیده بین شعله ها

■ جواد حیدری



هفتم ماه است و باید چشم ها گریه کنند
با به پای روضه های هل اتی گریه کنند
این قبیله بی نیاز از روضه خوانی منند
که فقط کافی است گویم کربلا گریه کنند

باهمین گریه‌است‌که‌یک‌چندروز‌ی‌ن‌ذه‌اند
پس‌چه‌ب‌ی‌ته‌ر‌این‌که‌ب‌گذ‌اریم‌تا‌گریه‌کنند
ح‌سال‌که‌گریه‌کن‌م‌ردی‌ن‌دارد‌این‌غ‌ریب
لا‌قل‌ل‌ن‌ها‌بر‌ایش‌در‌م‌نا‌گریه‌کنند
هر‌زمانی‌که‌میان‌خانه‌روضه‌می‌گ‌رفت
امر‌ش‌این‌بود‌اه‌ل‌خانه‌با‌صد‌ا‌گریه‌کنند
با‌س‌کینه‌می‌نش‌یند‌شی‌عی‌ت‌سر‌می‌ده‌د
آ‌ه‌جا‌دارد‌ت‌ص‌ام‌آ‌ب‌ها‌گریه‌کنند
چشم‌او‌ش‌ام‌غ‌ریبان‌دیده‌بین‌ش‌عله‌ها
عمه‌هایش‌در‌ه‌جوم‌اش‌ش‌قی‌اء‌گریه‌کنند
ی‌اد‌دارد‌ک‌عب‌نی‌هایی‌که‌مانع‌می‌ش‌دنند
چشم‌های‌ز‌خم‌آ‌ل‌مص‌طفی‌گریه‌کنند
در‌ق‌ف‌ای‌ال‌و‌ج‌ن‌ج‌ام‌ب‌عا‌عمه‌آ‌مد‌ق‌ت‌ل‌ک‌اه
انبیاء‌را‌دید‌با‌خ‌یر‌الن‌ساء‌گریه‌کنند
عمه‌بر‌اند‌ه‌اش‌جان‌داد‌تا‌اه‌ل‌ح‌رم
ی‌ا‌ش‌ون‌د‌آ‌ز‌اد‌از‌ز‌نج‌یر‌یا‌گریه‌کنند
ی‌اد‌س‌وی‌خ‌ا‌کی‌ه‌م‌ب‌ازی‌اش‌تا‌می‌کن‌د
دخ‌تر‌ان‌ش‌مو‌پ‌ر‌یش‌ان‌ای‌خ‌دا‌گریه‌کنند

برخیز و دَرِدِه جام را

■ خواجه حافظ شیرازی

ساقیا! برخیز و دَرِدِه جام را
خاک بر سر کن، غم ایام را
ساغر بی بر کفم نِه تا ز بُر
برکشم این لَاقِ اَزْزَق فام را
گر چه بدنامی ست نَزَد عاقلان
ما نمی‌خواهیم تنگ و نام را
باده درِبه، چند از این باد غرور
خاک بر سر، نفس نافرجام را؟
دود آه سیفیه‌ی نالان من
سوخت این افسردگان خام را
محرم راز بد شیدای خود
کس نمی‌بینم ز خاص و عام را
با دلآرامی مرا خاطر خوش است
کز دلم یکبارہ برد آرام را
ننگرد دیگر به سرو اندر چمن
هر که دید آن سرو سیم اندام را
صبر کن حافظ به سختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را

رونق عهد شباب است...

رونق عهدشباب است دگر بستان را
می‌رسد مژده‌ی گل، بلبل خوش الحان را
ای صبا! گر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان، سرو و گل و ریحان را
گر چنین جلوه کند مُنْجِبه‌ی باده فروش
خاکروب در میخانه کنم مُنْگَاز را
ای که بر مه کُشی، از غنبر سارا، چوگان
منظرب حال مگردان، من سرگردان را
ترسم این قوم به در تُرکشان می‌خندند
در سر کار خرابیات کنند ایمان را
یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخرَد طوفان را
برو از خانه گردون بَدر و نان مَظَلَب
کان سیه کاسه در آخر بَکُشد همسان را
هر که را خواجه‌ی آخِر مِشتی خاک است
گو: «چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را؟»
ماه کنعانی من! مُسنِدِ مصران تو شد
وقت آن است که بَدروند کُشی زبَمان را
حافظ‌امی خور و رَندی‌کن و خوش باش، ولی
دام تَزیِیرِ مَکَن چون دگردان قرآن را

